

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی - پژوهشی)، شماره دوازدهم - بهار و تابستان ۱۳۹۴

دکتر هادی شعبانی چافجیری (استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه گیلان، گیلان، ایران)^۱

دکتر سیده اکرم رخشنده نیا (استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه گیلان، گیلان، ایران، نویسنده مسؤل)^۲

نقد طنزگونه جامعه در «طیف الخیال ابن دانیال موصلی»

چکیده

طنز همیشه ابزار قدرتمندی برای نقد اوضاع و احوال اجتماعی یک دوره به شمار می‌رفته است. بی‌عدالتی، افراط و تفریط‌های اجتماعی و سیاسی و به‌طور کلی، کژ‌ها و ناراستی‌های هر جامعه، موضوع و درون‌مایه آثار طنز به شمار می‌آید. طنز یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های ادبی عصر ممالیک به شمار می‌رود و باید گفت که عصر «ممالیک» و «عثمانیان» دوره‌ای است که از جانب پژوهشگران ادبی مورد اجحاف واقع شده است. ابتکارات و نوآوری‌های ادبی این دوره به کلی نادیده انگاشته شده و حتی گاه عنوان دوره «سقوط» بر آن اطلاق شده است. هرچند که این دوره همپای دیگر دوره‌های طلایی اسلام نیست، اما در این محدوده زمانی کتاب‌های ادبی بسیاری به منصفه ظهور رسیدند که می‌بایست مورد دقت و توجه پژوهشگران این حوزه قرار گیرد. کتاب «طیف الخیال» اثر «ابن دانیال» نویسنده طنزنویس عهد ممالیک یکی از این آثار ادبی است که به لحاظ ویژگی‌های شکلی همپای نمایش‌نامه‌های امروزی است و از مضمونی طنزآمیز برخوردار است. طنزهای این کتاب به مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی می‌پردازد و با عینک تیزبین خود زشتی‌ها و نادرستی‌ها را یافته و پس از معرفی و نشان دادن آن به مخاطب، با استعانت از اسلوب مبالغه سعی در محو این پلیدی‌ها از جامعه دارد. این نوشتار با نگاهی به کتاب مذکور و با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی می‌کوشد تا با شناخت هر چه بیشتر آثار این شخصیت، گامی در جهت آشنایی دقیق‌تر با فضای جامعه در این دوره تقریباً از یاد رفته برداشته باشد.

کلیدواژه‌ها: ابن دانیال، نقد، طنز، جامعه، طیف الخیال.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۳

2- rakhshandeh1982@yahoo.com

پست الکترونیکی: 1- hshabanich@yahoo.com

مقدمه

ادبیات به عنوان بخش ارزشمندی از فرهنگ هر جامعه می تواند تصویرگر بسیاری از حوادث و رویدادهایی باشد که در دوره های مختلف تاریخی بر سر یک ملت رفته و آن را در مسیر پرپیچ و خم تاریخ به پیش رانده است. پیوند عمیق میان ادبیات و جامعه، پلی است تا از رهگذر آن بتوان فضای حاکم بر یک جامعه را در طی دوره های مختلف زمانی به تصویر کشیده و از نگاه نقادانه ادیبانی متعهد بازترسیم نمود. از این رو می توان ادبیات را بخشی از شناسنامه فرهنگی هر ملت به شمار آورد که سطر سطر آن گویای رازهایی نگفته از سرگذشت مردمانی است که روزگاری زیسته و بار سفر بسته اند. بدین سان ادبیات نه فقط بخشی از فرهنگ که بخش پویا و گویایی از آن است که از هر دوره و هر نسل، سخن ها و درس ها برای گفتن و آموختن دارد.

هر دوره ای از تاریخ ویژگی ها و شرایط خاصی دارد. دوره "ممالیک" و "عثمانی" نیز همچون هر عصر دیگری بحران ها و شرایط ویژه سیاسی و اجتماعی خود را داشته است؛ در این عصر حمله های پی در پی "تاتارها" بسیاری از اهالی عراق و شام را به مصر کوچانید و جنگ های کاتولیکی که از جانب اسپانیا صورت می گرفت گروه دیگری از مسلمانان را که در کشور اندلس بودند به مصر کشاند. "ممالیک" اگرچه عرب نبودند، اما با اخلاص به اسلام ایمان داشتند و برای علوم و ادبیات و زبان آن با شور و علاقه خدمت می کردند. آنان مدرسه های بسیاری در شام، مصر و حجاز بنا کردند که گواهی بر علاقه شدید آنان به گسترش دانش و همگانی کردن آن می باشد.

این توجه "ممالیک" نسبت به دانش و دانش پژوهان، در پاسخ به بزرگترین بلایی صورت گرفت که به دست مغولان بر سرزمین های عربی فرود آمد؛ چراکه مغولان بسیاری از دانشمندان را در بغداد و دیگر مناطق کشتند و بسیاری از کتابخانه ها را نابود کردند و دین و زبان عربی و ذخیره های این سرزمین ها و گران بهاترین گنجینه ها و محصول اندیشه هایشان را تباه ساختند. اما با روی کار آمدن ترکان عثمانی و اشغال "شام" و "مصر" توسط آنها، این

حرکت فرهنگی رو به قهقرا نهاد و به تدریج و با گذشت زمان به سوی واپس گرایی حرکت کرد و جهل به طور کامل بر مردم چیره گشت. (شیخ امین، ۱۳۸۳، ش: ۶۲).

از مهم ترین ویژگی های این دوره در مصر روحیه طنز و شوخ طبعی شاعران است. شاعران طنزپرداز این دوره از القاب و صفات طنز بسیار استفاده می کردند و بیشتر آنان بیش از هر چیز دیگری به طنز شعرشان توجه و اهتمام داشتند. (ضیف، ۱۹۹۹: ۶۳).

طنز یکی از شیوه های نقدی است که اندیشه ویژه و دغدغه های درونی نویسنده را به همراه احساس پاک ادیب در برابر حالت، پدیده و یا حادثه نامطلوب در جامعه به تصویر می کشد. وظیفه ادیب طنزپرداز این است که فقط جوانب منفی حوادث را واکاوی می کند تا بر شرایط و تلخی های حوادث تسلط یابد و نسبت به عواقب آن در یک فضای همزاد شوخی و تلخی هشدار دهد. بنابراین طنزپرداز، در اصل ناقد تیزبینی است که با احساسات صادقانه، به سرعت در جریان حوادث سلبی جامعه قرار می گیرد و پیامدهای آن را در یک فضای شوخی و کاریکاتوری ترسیم می کند.

در واقع طنزپرداز با این اسلوب ساده در شرایطی ناکام و تلخ، همراه با واژگان به ظاهر خنده دار و بذله گو، به راحتی می تواند در عمق جانها نفوذ کند و با این قدرت نوین، نقد تندی را ارائه دهد که دیگران در ارائه آن ناتوان باشند؛ چنین نقدی به علت عجین شدن با فضای شوخی و فکاهه، از آسیب های حکومتی نیز به دور است و اگر با مضامین عمیق، هدفمند و هوشمندانه همراه باشد، به علت نفوذ و قابلیت سرعت انتشار و دوام آن از همه انواع حرکت های انقلابی نیز مؤثرتر است.

شاعران و ادیبان عصر مملوکی نیز به خاطر شرایط نامطلوب و خفقان های سیاسی جامعه به طنز سیاسی و اجتماعی روی آوردند و سعی نمودند که از شیوه تعریض به گذشته و نیاکان حاکمان در طنز استفاده نمایند؛ تعریض به بردگی حاکمانی که با کودتا و ترور علیه حکام مصر سیادت یافته بودند و ریشه و اصالت خود را فراموش کرده بودند، از مظاهر نوین طنز در این دوره محسوب می شود.

فکاهه در دو عصر "مملوکی" و "عثمانی" ترسیم‌کننده چهره حقیقی اجتماع عقب مانده آن دوران است. فکاهه، فریاد درد و رنج زنده‌دلان و افرادی بود که وجدانی بیدار داشتند به طوری که ادیبان با احساس و درایتی که در آن عصر زیسته‌اند از این نوع ادبی استفاده کرده‌اند و به تصویر کشنده مردم و اوضاع سیاسی و به‌ویژه اجتماعی آن دوران بوده‌اند. بنابراین مقاله حاضر بر آن است ضمن بررسی یکی از مهم‌ترین آثار ادیبان این دوره یعنی "طیف الخیال" ابن دانیال موصلی تصویری از جامعه آن زمان را که در قالبی طنزآمیز و از زبان شخصیت‌های داستانی گفته شده است ارائه دهد؛ بحثی که تاکنون به صورت جامع و کامل مورد بررسی قرار نگرفته و در برخی منابع مربوط به ابن دانیال و عصر مملوکی به وجود طنز اجتماعی در این عصر و ذکر چند مثال کوتاه اکتفا شده است.

ابن دانیال در گذر زندگی

ابن دانیال، شمس‌الدین محمد بن دانیال بن یوسف خزاعی موصلی (۶۴۷-۷۱۰)، چشم‌پزشک، شاعر و ادیب ملقب به "حکیم ابن دانیال" است. در آثار "ابن دانیال" نشانه‌ای دال بر اشتغال او به حکمت و فروع آن دیده نشده است و شاید ملقب شدن او به حکیم، به دلیل شغل طبابت بوده باشد. (دواداری، ۱۳۷۹ ق: ۱۲۲). به گمان برخی وی مسیحی بوده و برخی دیگر او را بر دین یهود معرفی نموده‌اند اما احتمال مسیحی یا یهودی بودن وی مورد تأیید نیست (سارتن، ۱۳۵۷ ش، ج ۲: ۲۱۲۰).

نخستین کسی که از او نامبرده و نظم و نثر او را به شیرینی و روانی ستوده "صفدی" است و از آن جهت که نوشته‌های او در بر دارنده نوادر و نکات عجیب است وی را به ابن حجاج و ابن سکره تشبیه کرده است (صفدی، ۱۹۵۳، ج ۳: ۵۱). ابن دانیال با همین ظرافت و دقت خویش به محافل عالی راه یافت به طوری که در اواخر عمر به رفاه و تنعم رسید؛ باین حال با نیش زبان باز هم از زیردستان خود اخاذی می‌کرد. (نیکلسون، ۱۳۸۰ ش: ۹۲).

او مقدمات ادب و علوم دینی را در زادگاه خود موصل آموخت وی در زمان سقوط بغداد ده ساله بود و چهارده سالگی او نیز با تاخت و تاز مغولان به موصل هم زمان شد. ابن دانیال در نوزده سالگی به قاهره رفت و تا آخر عمر در آن جا ماند (نیکلسون، ۱۳۸۰ ش: ۳۰۳) وی

نزد "عثمان بن سعید فهري" شاعر مشهور به "ابولولو" ادب آموخت. منابع نزدیک به زمان او، همچون "الوافی بالوفیات صفدی" جنبه‌های علمی و ادبی و حکایات و اشعار ابن دانیال را ذکر کرده‌اند.

آن گونه که از آثار "ابن دانیال" برمی‌آید او بسیار شوخ طبع و حاضر جواب بوده است (صفدی، ۱۹۵۳، ج ۳:۵۲). صاحب "کشف الظنون" او را صاحب دیوان دانسته اما اثری از دیوان او در دست نیست (خلیفه، ۱۹۸۲، ج ۶: ۱۳۷) ولی سه نمایشنامه خیالبازی (خیال الظل) او حاوی اشعار طنزآمیز ظریفی است که گاه شامل کلمات و تعبیرات روزمره عامیانه آن روزگار می‌شده است. از تألیفات او می‌توان به: "طیف الخیال"، "عقود النظام فی من ولی مصر من الحکام"، "ارجوزه فی الطب"، "کفایه المتطبب"، "نهایه المتأدب". و "شرح المقصود فی التصریف" اشاره کرد.

خلاصه داستان‌های "طیف الخیال"

در عصر مملوکی نوعی سرگرمی رواج یافت که به "خیال الظل" یا "طیف الخیال" (shadow play) مشهور بود که در حقیقت عروسک‌های مقوایی شکل، توسط افراد مختلف در شب و پشت پرده‌های سفید به حرکت درمی‌آمد (غنیمی هلال، ۲۰۰۱: ۱۶۱) هدف‌ها و غرض‌های متعددی در علت رواج این پدیده ذکر شده است که یکی از مهم‌ترین آن انتشار فساد در جامعه و نقد شاعران و ادیبان از جامعه به قصد اصلاح آن بوده است (عبدالقادر أشقر، ۲۰۰۱: ۶۸) "شمس‌الدین بن دانیال" از اولین افرادی است که در این قرن کتابی با نام "طیف الخیال" به نگارش درآورده است. این کتاب مشتمل بر چند نمایش‌نامه بوده که در شب اجرا می‌شده و بیشتر داستان‌های نمایشی با استغفار و تسبیح خداوند به پایان می‌رسید. برخی، این نمایش‌ها را نوعی فساد و بدعت دانسته‌اند که شرایط اجتماعی و سیاسی آن دوره عامل شکل‌گیری آن بوده است. این کتاب با شیوه‌های پیچیده و به شکلی رمزگونه، حاکمان ستمکار آن دوره را به نقد کشیده است و مقاومت و مخالفت پادشاهان آن دوره، بهترین دلیل برای داستان‌های نقد گونه این کتاب به شمار می‌رود (سلیم محمود، ۱۹۵۷: ۳۵ و الکفراوی، بی‌تا: ۲۶).

کتاب "طیف الخیال" طبق گفته خود "ابن دانیال" شامل سه باب یا نمایشنامه می‌شود؛ شخصیت‌های این سه نمایش‌نامه از میان مردم عامی و فقیر جامعه انتخاب شده‌اند و اگرچه این سه نمایش‌نامه داستان‌های متفاوتی را دنبال می‌کنند اما ویژگی آواز، رقص و موسیقی در آن‌ها مشترک است (فروخ، ۱۹۸۴: ۷۰۷). در آغاز هر نمایش، مقدمه‌ای کوتاه؛ شامل مقصود و هدف نویسنده گنجانده شده است. "طیف الخیال" نخستین و بلندترین نمایشنامه‌ای است که بهترین شخصیت‌پردازی را داشته است.

«طیف الخیال» ابزار سرگرمی مردم دوره مملوکی بود که به صورت فراوان منتشر می‌شد و همه طبقات اجتماعی مردم برای مشاهده نمایش آن، روی خوش نشان می‌دادند؛ چراکه داستان‌های مربوط به حکام و سلاطین در آن زیاد وجود داشت و مصریان به سبب اخلاق بذله‌گویی و ظرافت‌سنجی و نمایش‌های خنده‌دار به تماشای چنین داستان‌هایی علاقه‌مند بودند. (ابن بطوطه، ۱۹۹۲، ۶۵)

ابن دانیال در این هنر مهارت یافت. او خودش هم روایت و هم مکالمه و حوار داستان را می‌نوشت و هم لحن و موسیقی و اصوات آن را تنظیم می‌کرد و از همه مهم‌تر در اجرای آن به بازیگری می‌پرداخت. به عبارت دیگر، ابن دانیال، تألیف، کارگردانی، آهنگ‌سازی، آوازخوانی و بازیگری را یکجا در این نمایش انجام می‌داد. (نصار، ۱۹۹۹، ۳۴۰)

ابن دانیال، در مراحل اولیه کارش در ارائه نمایش «خیال الظل» مغازه سرمه‌فروشی داشت. وی در این دکان هم سرمه می‌فروخت و هم شب‌ها به تألیف و تدوین نمایش می‌پرداخت. اما، دیری نپایید که شهره آفاق گشت و حکام و امرا به وی جوایز و حقوق فراوان بخشیدند و او را به جشن‌ها و مجالس بزرگ دربار فراخواندند تا نمایش‌های شعری و بذله‌گویی‌ها و ظرافت‌سنجی‌های ادبی خود را به صورت ویژه در دربار بزرگان به نمایش بگذارد. از این رو، ابن دانیال به سبب همین حرفه در دربار بزرگان و حاکمان آن دوره رفت‌وآمد داشت. (ابن الدواداری، ۱۹۷۱، ۷، ۲۱۸)

از مجموعه نمایش‌های «خیال الظل» فقط سه مجموعه «خیال الطیف»، و «عجیب و غریب» و «المتیم و الضائع و الیتیم» باقی مانده است. (عبده قاسم، ۱۹۹۸، ۳۳۸) که در صحت انتساب

«المتیم و الضائع و الیتیم» به ابن دانیال مورد تردید مورخان قرار گرفته است. (نصار، ۳۳۵)، ابن دانیال در این مجموعه‌های شعری و نثری، مهارت‌های زندگی صنعتگران، کارگران و لهجه‌های خاص آنان و لهجه‌های جهانگردان مهاجر در قاهره را به تصویر می‌کشد. (الموسوعه الثقافیه، ۸/۱)

ابن دانیال شخصیت‌ها و اسم‌های جالب و خنده‌داری را مثل «عجیب الدین الواعظ» و «عسلیه المعاجینی» و «عواد الشرماط» و «مبارک الفیال» و «أبو الققط» و «زغبر الکلبی» و «ناتو السودانی» و «أبو العجب صاحب الجدی» را برای اولین بار در این مجموعه به کار برد. بنابراین، داستان طیف الخیال پیرامون ازدواجی است عجیب و بی‌بند و بارگونه که در آن داماد "امیر وصال" فریب می‌خورد و در نهایت پشیمان می‌شود و قصد سفر حج می‌کند تا بدین‌وسیله از گناهان و اشتباهات خود توبه نماید. داستان با شروع برنامه از طرف رئیس شروع می‌شود و طیف الخیال که فردی گوژپشت است به صحنه وارد می‌شود.

"من عرفنی فقد تمتع بأنسی، و من لم يعرفنی فأنا أعرفه بنفسی، أنا ابوالخصال، المعروف بالامیر وصال، أنا ملاکم الحیطان، أنا مُخطب الشیطان" (ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۱۰)

"هرکس که مرا بشناسد از انس و الفت من بهره‌مند می‌شود و هرکس من را نشناسد خودم را به او معرفی می‌کنم؛ من پدر خصلت‌های نیک، معروف به امیر وصال هستم، من دیوارها را درهم‌شکسته و شیطان را لگدمال می‌کنم"

"طیف الخیال" از خاطرات هرزگی‌های خود در موصل یاد می‌کند و می‌گوید در مصر از این بی‌بند و باری‌ها خبری نیست که این نکته اشاره به سختگیری‌های دولت ممالیک در اجرای ظواهر شرع دارد. وی از غم گم کردن برادرش "امیر وصال" سخن به میان می‌آورد "امیر وصال" که سر لشکری سبیل کلفت است ظاهر می‌شود و با لحنی حماسی از بی‌بند و باری‌های خود یاد می‌کند و یادآور می‌شود که اکنون توبه کرده، و از "طیف الخیال" درخواست می‌نماید که کاتب وی "تاج باموج" را احضار نماید. "تاج باموج" می‌آید و حکم الواطی و اوباشی "امیر وصال" را قرائت می‌نماید سپس قصیده‌ای در هجو "امیر وصال" می‌خواند؛ امیر با عصبانیت می‌پرسد این را که سروده؟ می‌گویند شاعری به نام "صُرْبَعَر" او

به دنبال شاعر می فرستد تا وی را توبیخ نماید ولی شاعر می آید و پوزش می طلبد. آنگاه "امیر وصال" رو به برادرش "طیف الخیال" کرده می گوید: "ام رشید" را حاضر کن تا برای من همسری بجوید. او از "ام رشید" زنی با این ویژگی ها درخواست می کند:

"أريد هذه العروسه تكون دريه اللون، حسنه الكون، ملفوقه البدن، لا رقيقه و لا مفرطه فی السمن" (ابن دانیال، ۲۰۰۹:۳۲)

"می خواهم همسر مروارید گون، خوش چهره، تنومند باشد البته نه خیلی نحیف و نه چنان فربه"

از این به بعد داستان مشتی هرزگی و مسائل زشت جنسی است که اشخاص داستان به صورت تک خوانی برای شنونده و خواننده بیان می کنند. در آخر، همگی استغفار نموده و توبه می کنند و "امیر وصال" با راهنمایی "طیف الخیال" به حج می رود. "طیف الخیال" تأکید می کند که دوره عمر انسان بسیار کوتاه است و آدمی می بایست از گذشته‌ها درس گرفته و راه درست را پیشه خود کند و بدین ترتیب از اشتباهات خود بازگشته، راه صواب را در پیش می گیرد.

"و زمان العمر الطویل إذا ما
و السعید الذی یری طرق الرشید
اختلف اللیل و النهار قصیر
بعین الیقین و هو بصیر..

(ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۶۶)

"عمر طولانی با گذر روزگار کوتاه به نظر می آید و آدم خوشبختی که با چشم یقین راه هدایت و درست را می بیند بصیر و آگاه است."

در باب "عجیب و غریب" یعنی داستان دوم "غریب" فرد متکدی از "بنی ساسان" است و "عجیب الدین" نیز واعظی است دوره گرد. "غریب" خود را این گونه معرفی می کند:

"عبدکم الکتیب، المعروف بالغریب، الذی أنابه الحنین، و غادره الانین، قد تفارقت به الأمصار، و دار مع الفلک الدوار.. (ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۶۷)

"بنده محزون شما معرف به غریب هستم که دچار غم و اندوه شده و سرزمین ها او را جدا کرده و با چرخش چرخ گردون می چرخد"

این داستان شخصیت‌های بسیاری دارد که از میان آن‌ها می‌توان به: مارگیر، بندباز، تردست، طالع‌بین، خرس‌باز، پهلوان، شتردار و... اشاره کرد. اینان در واقع افراد مختلف یک سیرک هستند که یکی یکی در داستان ظاهر می‌شوند و با خواندن اشعاری طنزآمیز خود را معرفی کرده از صحنه بیرون می‌روند. و در باب "متی‌ام و یتیم" یعنی داستان سوم و آخر نیز "متی‌ام" قصد اغفال پسری یتیم را دارد و برای رسیدن به این خواسته خود از "بیرم" که خدمتگزار پسر یتیم است کمک می‌گیرد و داستان سوم نیز با توبه به پایان می‌رسد:

"فبقول الیتیم: اللهم یا ذالوجود، و مالک الوجود، أسالک بالرحمة الواسعة، و بالمغفرة الشاملة الشاسعة، رب إني ظلمت نفسي، و ضللت فی ظلمات حسی... و إن الله یبعث من فی القبور. ثم یتوجه الیتیم للقبلة، و یقضى نجهه..". (ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۱۴۳)

"متی‌ام می‌گوید: ای خداوند بخشنده و مالک هستی، از تو رحمت واسعه و مغفرت کامل می‌خواهم؛ پروردگارا به نفس خودم ظلم کرده‌ام و تاریکی احساسم گمراه شده‌ام... و خداوند مردگان قبر را برمی‌انگیزد. آنگاه متی‌ام رو به قبله کرده و جان به جان آفرین تسلیم می‌کند" با توجه به این سه داستان ملاحظه می‌شود که نمایش "خیال الظل" شبیه داستان‌های "مقامات" بوده است و این موضوع در مکالمات و محاورات شخصیت‌های داستانی "ابن دانیال" که متأثر از "مقامه‌های بدیع الزمان" و "حریری" می‌باشد مشهود است. (مز، ۱۳۶۲ ش: ۱۲۴). طبیعی است که در جوئی چنین مملو از فساد و هرزگی شاعر نیز از اشتباه مصون نمی‌ماند. داستان‌های این کتاب همگی نقد اجتماعی - سیاسی هستند و نویسنده خود نیز گاه به اشتباه رفته است که به‌طورمثال در بیت فوق شاعر به شراب قسم یاد می‌کند که نشان از انحراف از اصول و مبادی اسلامی است.

"قسما بالمدمام حین تجلت للندما تدور فی الاکواب"

(ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۵۰)

"قسم به شراب وقتی که برای شراب‌خواران و در حال چرخش در جام‌ها متجلی می‌شود" نکته جالب در این داستان، هماهنگی واژگان داستان و مفهوم آن با اسلوب و طبیعت نویسنده است. «چون زبان شعری با طبیعت هر شاعر و محیط زندگی و روحیه او تماماً

مناسبت دارد، برخی از شعرای طنزپرداز در اسلوب‌های شعری خود به فهم عوام و فولکلور روی آوردند. (مندور، ۱۹۷۴ م، ۳۷)؛ بنابراین طبیعی است که سبک ابن دانیال در قطعه‌های شعری طنزگونه‌اش بسیار ساده و قابل فهم باشد؛ چراکه وی در شعر طنزی خود، برخی از حوادث روزگار خود را ترسیم می‌نماید که به زندگی عامه مردم ارتباط زیادی دارد. (محمد زغلول، ۱۹۷۲ م، ج ۲، ۱۶۸)

تصویر طنزگونه جامعه ابن دانیال در "طیف الخیال"

طنز اجتماعی: مطمئناً هدف از طنز در نمایشنامه‌های ابن دانیال فقط پرکردن اوقات فراغت مخاطبان و یا وقت‌کشی نیست بلکه هدفی انسانی و والا را در ورای بافت‌های متنی و موقعیتی طنز دنبال می‌کند تا با فضایی نو و اندیشه‌ای جدید و واژگانی پویا و محرک، مشترکین جامعه خود را به تغییر و تحول وادارد. از این رو طنز در بافت‌های متنی و بافت‌های موقعیتی، هوشمندانه، در یک جهتی هدفدار نفوذ کرده و به متن داستان عمق بخشیده به طوری که انعکاس آن را در مخاطبین به وضوح مشاهده می‌کنیم؛ امری که به جهت استفاده مساوی نویسنده از مضامین و اسلوب هنرهای ادبی، تأثیر بسزایی در علاقه مخاطبین گذاشته است.

شاعران هیچ‌گاه مستقیم نمی‌توانند خودشان با عیوب جوامع مقابله نمایند چون این عیوب متوجه شخص شعرا نیست. به همین سبب، به صورت غیرمستقیم و از راه طنز و فکاهه با این عیوب مبارزه می‌کنند. (سید احمد انس، ۲۰۱۰ م، ۸۰) از سوی دیگر، اسلوب ادبی طنز در نقد اجتماعی بسیار راهگشاست؛ هر چند ممکن است طنز، برخی شخصیت‌ها، گروه‌ها و یا سازمان‌های سیاسی و اجتماعی را در تنگنا قرار دهد، اما، تنگناهای بزرگ‌تری را از عموم مردم و اکثریت جامعه برمی‌دارد و خطر سیطره خواص بر عوام را دفع می‌کند و به همین سبب، این شیوه عملی شریف و انسانی شمرده می‌شود.

اشاعه تقلب و نیرنگ در جامعه

در داستان اول "امیر وصال" پس از یک عمر زندگی همراه با بی بند و باری، تصمیم می‌گیرد زندگی سالمی را شروع کرده و ازدواج نماید؛ اگرچه تمام مدت عمر این فرد سرشار از فسق و فجور بوده است اما اینک به ازدواج این‌گونه می‌نگرد:

"فإن النكاح و الوصل سبب الخلود و الذكر ببقاء النسل، و هو العاصم من الاوزار، و الدخول إلى النار، نتاجه الاولاد، ساده الانجاد يعمرن الديار و يدرك بهم النار". (ابن دانيال، ۲۰۰۹: ۳۶)

"ازدواج سبب جاودانگی و بقای نسل، مانع گناهان و مانع ورود به آتش جهنم بوده و ثمره اش فرزندان و نسل هایی است که سرزمین ها را آباد و امکان انتقام جویی به وسیله آنان وجود دارد".

او که با روسپیان و چه بسا مردان فراوانی مراوده داشته است اینک معتقد است که زن خوب و پاکدامن: "هی الحافظه للفعال، و الجامعه للمال و الموطده للطعام و الممهده للمنام، و هی مشتکی الاحزان، و المستودع الاسرار و الاعلان، و المساعده على الاغراض، و المعلله للامراض و المسامره الضجیعه و المطیعه المطیعه" است. (ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۳۶) یعنی اینکه "زن پاکدامن مراقب کارها، جمع کننده مال، تأمین کننده غذا و آماده کننده بستر خواب است؛ او خواهان غم و اندوه، صندوق اسرار، کمک کننده به اهداف (همسر)، درمان کننده بیماری، همشین شبانه و مطیع همسر است. امیر وصال" که از تمام کردار گذشته خود توبه کرده است، حقیقتاً سعی دارد که بار دیگر شروع کند اما فریب می خورد:

"ام رشید" با خدعه و نیرنگ، پیرزن بسیار زشتی را به جای زنی با خصوصیاتی که "امیر وصال" خواهان آن بود، برای ازدواج با او در نظر می گیرد. این پیرزن از دید "امیر وصال" این گونه توصیف می شود:

"فاذا كشفت عن وجهها الخماریه، تنهق نهیق الحمار، و شفاتر كشافتر الجمل، و لون كلون الجمل، او أجفان مكحلہ بالعمش، و خدود مضرجه بالبرش و النمش، و أسنان كاسنان التمساح، و ید كید الهون و ساق كساق البرذون" (ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۵۳)

"وقتی که نقاب را از چهره برداشت، صدایش صدای درازگوش و لب هایش چونان لب شتر و رنگی همچون رنگ سیاه حشره و چشمانی کم سو و گونه هایی با لکه های سرخ و سیاه داشت؛ دندان هایش چون دندان تمساح و دستانش همانند دسته های هاون و ساق هایش همچون اسب غیر اصیل بود."

هرچند باورهای امیر وصال تغییر کرده بود اما وی در دام این زن شاید گرفتار می‌شود که حاکی از گسترش شرارت و نیرنگ در جامعه است؛ هرچند که می‌توان از توصیف امیر وصال پیرامون همسر مطلوبش به جنبه دیگری از ویژگی‌های جامعه آن زمان و تصویر آنان از زن پاکدامن و مناسب پی برد؛ زنی که با تمام وجود در خدمت اهداف همسر قرار می‌گیرد.

جامعه مورد انتقاد شاعر، جامعه ایست که به انواع تقلب گرفتار شده است. برای مثال یکی از شخصیت‌های داستان، بر آن است که دارویی خریداری نماید تا موهای سفید سر و ریشش، بار دیگر سیاه شود؛ اما پس از گرفتن دارو و استفاده از آن می‌بیند که داروی موردنظر به گونه‌ای دیگر عمل می‌کند: "فانبدلت علیه بالمسهله..." (ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۲۹) و در حقیقت داروی اسهال به او داده‌اند. این مسأله خود گویای آن است که اوضاع نابسامان جامعه آن روز چگونه بر افکار و نگرش مردم تأثیر منفی داشته است؛ به طوری که برای رسیدن به مال مورد نظر خود از نیرنگ دیگران نیز چشم نمی‌پوشند.

همچنین در این محیط آن چنان خوب و بد به هم آمیخته‌اند که تمییز درست از نادرست کاری دشوار قلمداد می‌شود: "دخل الی مدینه دلی متنکرا لحاجه له، و کان رجلا جلیلا فشیبهوه برجل کان یوذیههم، فصفعوه..." (ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۲۹). به طوری که این فرد ناشناس وقتی خم می‌شود تا جنس مورد نظر خویش را برای خریداری بردارد و با وجودی که چهره‌ای موجه داشته اما مردم به او حمله کرده و در گوشش محکم می‌زنند؛ امری که عمق تباهی جامعه را به تصویر می‌کشد؛ چرا که نیرنگ و دغل بازی جامعه به حدی رسیده که مردم همه را به کیش خویش می‌پندارند و قادر به تمییز انسان‌های نیک از افراد شرور نیستند.

تقلب و ریا در این محیط به قدری زیاد است که حتی راهبه‌ها که نشانه و مظهر پاک دامنی و ایمان الهی هستند، باردار می‌شوند: "هذه أم خرادق کانت راهبه فی دیر الجیس، وجدت حبلی، فاختلف الرهبان علیها، و احضروا لها کاهنین.." (ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۲۹)

"این ام خرادق که راهبه‌ای در دیر الجیس بوده باردار مشاهده شده؛ راهبان در این امر تردید دارند و کاهنان را به نزد او برده‌اند"

بنابراین قداست و پاکی نیز در این جامعه به ابزار و وسیله تبدیل شده است؛ به طوری که نمی توان به پاک ترین افراد جامعه نیز اعتماد داشت و مقدس ترین افراد نیز با نیرنگ و تقلب سیمای پاکی و قداست را خدشه دار می کنند.

ابن دانیال گاه شخصیت خودش را محور تمسخر قرار داده و از نیرنگ و عوام فریبی دیگری سخن می گوید؛ او خود را به تمسخر به عنوان کسی معرفی می کند که ادعای دین داشته و با ظاهر فریبنده خود و با ریش های بلندش به بهانه دینداری مردم را می فریبد:

وَلَمَّا صِرْتُ بَيْنَ النَّاسِ تَعَلَّمْتُ الْفُجُورَ مَعَ الْمَحَالِ
أَدُورًا عَلَى بِيوتِ الْقَحْبِ لَيْلًا وَأَلَهُو كَالْحَمِيرِ وَكَالْبِغَالِ

" زمانی که در میان مردم ریش خود را بلند کردم فسق و فجور و نیرنگ بازی را آموختم/ شبانه اطراف خانه روسپیان می چرخم و همچون دراز گوش و استران به لهو و لعب مشغولم "

در آن دوران ریش بلند و افشان کردن آن گویی دلیل بر تقوی و پرهیزگاری بوده، ولی ابن دانیال از این ابزار برای پوشش کارهای قبیح شبانه خود استفاده کرده است. این مسأله و اشاره به آن در یکی از آثار عصر مملوکیان از یک سو اشاره به فریب و نیرنگ رو به افزایش در میان مردم و از سوی دیگر حاکی از استفاده ابزاری از دین می باشد.

هنگامی که تلاش می کنیم تجارب و احساسات پشت صحنه اسلوب طنز ابن دانیال را بشناسیم، نباید عاطفه شدید او را نسبت به دردها، بدبختی ها و مشکلات جامعه فراموش کنیم و همین احساس درد نسبت به مشکلات جامعه بزرگ ترین عامل طنز در نویسندگان حساسی چون ابن دانیال است؛ طنز در این جا دارای ویژگی بصیرت و درک والای نویسنده است که بر حزن برتری پیدا کرده و بر آن غلبه نموده و اسباب و نتایج این درک عمیق در لباس طنز تبلور پیدا کرده است. بنابراین هدف طنز، فقط شرح ماجرا و خندانند ظاهری نیست. بلکه برانگیختن، فریاد تغییر و بیدار کردن مردم خاموش است و یا ایمان به این نکته که رحمت و عطف به انسان ها مسؤولیت همگان است. هر چند که گاهی طنز از این مسیر عدالت خارج می شود.

مبارزه با خرافات

"ابن دانیال" در طنز خود، از خرافات و جهل مردم زمانه خویش سخن می‌گوید؛ وی در داستان دوم صحنه یک سیرک را با دقت هر چه تمام‌تر به تصویر می‌کشد؛ پسرک بند بازی که از تخته‌های چوبی بالا می‌رود و بر تعدادی شمشیر می‌ایستد و با خم کردن بندش، انگشتری را بر می‌دارد. هرچند که این وسیله سرگرمی و تفریح، به ابزاری جهت سود بردن از جهل مردم عامه تبدیل شده است.؛ به‌طوری‌که سیرک باز از میان مردم دو نفر را انتخاب می‌کند تا طالع آن‌ها را مشخص کند.

"فانت لا شک نحس، ضعیف القدره و لو ضعفوک الف دره، طیب النفس، حسن الأخلاق، منقادا قیاد للیل الاشفاق، فی قفاک علامه و فی فخذک شامه و خرجت عینک مثل عین عمک الاحوال لکن أنت أدق رقبه منه أطول". (ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۸۴)

"تو بدون شک نحس و شوم و ناتوانی حتی اگر با هزاران مروارید آمیخته شوی؛ تو نفسی پاک، اخلاقی نیک داری و مطیع و رام هستی، در پشت تو نشانه‌ای و در ران تو خالی وجود دارد؛ چشمانت همچون چشمان عمویت بیرون زده ولی تو گردنی ظریف‌تر و بلند تر داری"

سیرک باز با استفاده از خرافات رایج در نزد عامه همچون نحسی و مشخصات و علائم عادی و معمولی مردم جاهل را می‌فریبد؛ مردمی که خود به طالع بینی اعتقاد دارند و در دام فرصت طلبانی همچون سیرک باز می‌افتند که از جهالت و سادگی مردم سوء استفاده می‌کنند. ابن دانیال در صراحت لهجه تمام به چنین مشکلاتی اشاره دارد و از عواطف و احساسات خودجوش مردم کمک می‌گیرد؛ همان شأنی که اکثر شاعران رومانسی دارند اما، گاهی طنزپدازی چون ابن دانیال احساسات و عواطف خود را با مشارکین جامعه خود هماهنگ می‌کند و به این احساسات پرشور و جاهت قانونی دهد تا خرافات جامعه خود را برچیند.

ادیب متعهدی بسان ابن دانیال همه عیوب اجتماعی را که جامعه را تهدید می‌کند و باعث عقب‌ماندگی، انحطاط، جمود و تنگنا قرار دادن جامعه می‌شود به باد طنز می‌گیرد؛ چراکه این همان هدف ذاتی طنزپردازان ملتزمی است که در برابر جامعه خود را مسئول می‌دانند. از سوی

دیگر، چون طنز از درون ادیب روایت می‌کند، طنزپرداز باید علاوه بر داشتن احساسی دقیق و دیدگاهی تیزبین و شیوایی اسلوب، باید بر جامعه نیز اشراف داشته باشد.

استفاده ابزاری از دین

از دیگر انتقادات این کتاب، نقد بسیار زیبا و درعین حال دقیق نویسنده در استفاده ابزاری افراد مختلف از دین است. نویسنده در بخشی از کتاب، پیشگویی را به تصویر می‌کشد که خبرهایی از غیب در اختیار شنونده قرار می‌دهد:

يا سادات الكرام و أعيان الأنام، فإن هذا العام يحدث فيه حوادث و له أحكام: وذلك أن الله تعالى يأذن للسحاب أن تتراكم وللبحار أن تتلاطم وللرياح أن تهب، وللحشرات أن تدب و ربما اختلفت بعض الأسعار و ربح بعض التجار ويدل على تقلبات أهل البوادي و جري السيول في كل وادي. (ابن دانيال، ۲۰۰۹: ۸۳)

"ای سروران بزرگوار و مردم رفیع، در این سال حوادثی اتفاق می‌افتد که احکام خودشان را دارند؛ خداوند به ابرها اجازه متراکم شدن و به دریاها اجازه تلاطم و به بادهای اجازه وزیدن می‌دهد و حشرات می‌توانند به خیزش درآیند. چه بسا قیمت کالاها تغییر می‌کند و برخی تاجران سود می‌برند که حاکی از دگرگونی روزگار و جاری شدن سیل در سرزمین‌های مختلف است."

در این جملات پیشگو، گاه با استفاده از بدیهی‌ترین خبرها و گاه با استفاده از نیاز مردم همچون دانستن قیمت‌ها با توجه به فقر جامعه و در سایه اعتقادات دینی و باورهای مردم از دین به‌عنوان ابزار سودجویی خویش استفاده می‌کند. ملاحظه می‌شود حوادثی که بر زبان این شخصیت آمده، حوادثی عادی است و نیاز به پیشگویی و علم ستاره‌شناسی و کهنکشان‌ها ندارد و از همین جاست که با توجه به بافت موقعیتی و ساختار برون‌زبانی، زیبایی معنایی طنز با الفاظ مذکور قابل مشاهده است. (عبده الهوال، ۱۹۸۲، ۹۳)

درجایی دیگر، نویسنده با نشان دادن سود جوئی و سوءاستفاده از دین تصویر بسیار ملموسی را ترسیم می‌کند که یکی از افراد سیرک برای کاسبی خود برگزیده است. او از تماشاچیان طلب پول می‌کند و پیش از آن برای موجه جلوه دادن کار خود، پولی را در راه خدا

و فقرا اختصاص می‌دهد و قسمتی از آن را هم به فردی که مسئول سرگرم کردن مردم است می‌دهد:

"أستأهل علی هذا الدینار، و أنا أخص علیکم بطریق الایثار. أخلی منه درهما لمن یقول: لا اله الا الله و درهما لمن یدوب مع النحاس و الحدید." (ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۸۸)

" این دینار مال من است و من استحقاقش را دارم ولی از روی ایثار آن را به شما اختصاص می‌دهم؛ یک درهم را به کسی که لا اله الا الله می‌گوید می‌دهم و درهمی دیگر را به مسگر و آهنگر می‌بخشم."

این فرد که از اعتقادات دینی مردم و تماشاچیان برنامه‌های خویش خبر دارد با بخشش اندک خود، عواطف دینی مردم را تحریک و در نتیجه موفق به اخاذی و گرفتن پول فراوان می‌شود و در حقیقت دین مردم نادان، ابزار ترقی سود جویان شده است.

فساد رایج

در جای جای این سه داستان، فساد و بی بند و باری‌های رایج آن دوره به تصویر کشیده می‌شود. برای مثال نویسنده به راحتی از داستان دوستی خود و زنی متأهل سخن می‌گوید:

قال لی زوجها المتکمل: من قد أانا؟ و جرنی بثیابی"

(ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۱۴)

"همسر مورد اعتمادش درحالی که لباسم را می‌کشید به من گفت تو که هستی؟"

که البته مورد بازخواست همسر زن قرار می‌گیرد و همسر لباس مرد را می‌کشد و او را توبیخ می‌کند؛ در این میان می‌توان به عمق فساد اخلاقی جامعه از یک سو و غیرت باقی مانده مردان دیگر جامعه از سوی دیگر پی برد.

طیف الخیال در ابتدای داستان نیز، از خاطرات هرزگی‌های خود در موصل یاد می‌کند: "و أكثر من الدخول الی المعصره و شارکو آ الخمارین فی المسره الذین عرفوا سر الحشیش" او در این جملات از شراب خواری و عشق به افیون و حشیش سخن می‌گوید؛ کاری که در موصل به راحتی انجام می‌داده است.

".. إنهم ذاقوا لذه الكسل و هربوا من نصب العمل و زعموا أنها تفعل في معدة الممعدود، فعل القرص في الجلود فاستغفوا بذلك الغفار عن معاقرة العقار فاكلوها في الأسواق و المشاهد...." (ابن دانيال، ۲۰۰۹: ۷)

"آنان مردمانی هستند که لذت تنبلی را چشیده‌اند و تن به کار نمی‌دهند گمان می‌کنند که (حشیش و افیون) همان اثر دارویی قرص را داشته و به آن معتاد شدند و در انظار عموم از آن مصرف کردند."

فساد رایج بسیار فراگیر شده بود و در حقیقت قبح و زشتی مسأله فروکش کرده و مردم با اعتقاد راسخ به تأثیر مواد افیونی و بدون توجه به اثر منفی آن، آشکارا از آن می‌خورند که حاکی از ریشه‌دار شدن فساد در افکار و باورهای مردم است.

در داستان سوم نیز شخصیت‌های داستان از هرزگی و مسائل زشت جنسی سخن می‌گویند که به صورت تک‌خوانی برای شنونده و خواننده بیان می‌کنند. عبارت‌ها اعمالی بسیار رکیک و ناپسند که عمق فساد اخلاقی جامعه را فریاد می‌کشد؛ فسادی که البته در ابعاد و زوایای مختلف زندگی آنان ریشه دوانده و اعتقادات و باورهای برخی را نیز کاملاً به تباهی کشانده است.

فقر

فقر از دیگر مضامین بارز طنز اجتماعی این کتاب است. "ابن دانیال" با چاشنی کردن مبالغه، زندگی فقیرانه خود را این‌گونه توصیف می‌کند:

"أمسیت دفلس من یروح و یغتدی ما فی یدی من فاقتی إلا یدی

(ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۳۸)

"تبدیل به بدبخت‌ترین آدمی شدم که شب روز را سپری می‌کند و هیچ چیزی برای برتری ندارم مگر دستان خودم."

و فی منزلی لم یحو غیری قاعدا فاذا ارقدت رقدت غیر ممدد."

او آن قدر تنگ دست است که خانه‌اش تنها گنجایش یک انسان نشسته را دارد و اگر بخواهد دراز بکشد، باید پاهایش را جمع کند.

" هذا و لی ثوب تراه مرقعا
 من کل لون مثل ریش الهدهد
 لولا الشقاوه ما ولدت و لیتنی
 إذا کان حظی هکذا لم أولد "

(ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۳۹)

همچنین لباس وی از شدت کهنگی و داشتن وصله و پینه مانند پره‌های رنگارنگ هدهد است و آنچنان از زندگی مفلسانه خود در رنج است که اگر از شانس و نگون بختی خود خبر می‌داشت هرگز پا به این جهان نمی‌گذاشت:

بنابراین فقر در این جامعه بیداد می‌کند؛ به طوری که ابن دانیال از فقر مفرط خود و نداشتن اندک وسایل زندگی خبر می‌دهد:

لم یبقَ عِنْدِي ما يُباعُ فَيْشْتَرِي
 إِلا حَصِيْرًا قَدْ تَساوَى بِالثَرِي
 فِي مَنْزِلِ كَالْقَبْرِ قَدْ شاهَدَتْ فِيه
 نَكِيْرًا يَلْقَانِي وَ مَنَكِرًا

(ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۴۷)

" هیچ چیز برای خرید و فروش ندارم جز حصیری که با خاک یکسان شده؛ در خانه‌ای مثل قبر که نکیر و منکر را در آن دیدم که به من نظاره می‌کنند" که البته خانه همچون قبر حاکی از اوج سختی و تنگنای زندگیست؛ او حتی بین ذوی القبور و انسان‌های زنده فقیر فرقی نمی‌گذارد:

لا فرق بین ذوی القبور و بین
 من لا رزق یرزقه سوی العیش

(ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۴۶)

" فرقی بین مردگان و آدم‌های بی رزق و روزی وجود ندارد مگر زندگی و حیات "

ابن دانیال از عدم کرم و بخشش مردم نیز سخن می‌گوید و حدیث برادری مردم را زیر سؤال می‌برد:

ولقد سألتُ عن الکرام فلم أجد
 حتی کأن حدیث کل أخ
 فی الناس عن تلک الکرام مخبراً
 بدا عن کل ما یروی حدیثاً مفترأ

(ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۴۷)

"وقتی دنبال انسان‌های کریم و بخشنده گشتم در میان مردم خبری از این ویژگی و افراد دارای این خصلت نیافتم؛ گویی که حدیث برادری حدیثی کذب و دروغ بوده است".
در این جامعه علاوه بر فقر که مشکلی اجتماعی قلمداد می‌شود دیگر مردم جامعه نیز خصلت‌های انسانی را از یاد برده‌اند؛ آنان کرم و بخشش به فقرا را فراموش نموده و شاعر هر چه در میان مردم می‌جوید کریم و بخشنده‌ای نمی‌یابد که خود این مسأله حاکی از بحران ضعف احساس نوع دوستی در جامعه مورد بحث می‌باشد. وی در نهایت از صبر خویش سخن می‌گوید:

فالأصبرن علی الزمان و إننی لأخو الشقاء صبرتُ أم لم أصبرا

(ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۴۷)

"من صبر پیشه می‌کنم؛ من بدبختم چه صبر کنم یا نه" که این شواهد مثال حاکی از اوج انتشار فقر در جامعه آن روز است.

به اعتقاد ابن دانیال در جامعه آشفته‌ای که هر کس به فکر خویش است و مصلحت و منفعتش را در فریفتن دیگران می‌بیند، سگان در وفاداری، اخلاق حسنه و دوستی بر دوستان پیشی می‌گیرند:

"تعلمت أخلاق هذی الکلاب و من لی بامثالها فی الصحاب
وفاء و صبر و حسن الدمام و ذبّ عن الخیل وقت الضراب
و تسهر إن نمت فی قفره و تحرسنی من ضواری الذئاب
کلاب و لکنها فضلت علی بعض قوم حشوا الثياب"

(ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۹۴)

"اخلاق را از سگان آموختم و یارانی بهتر از آن‌ها ندارم؛ وفاداری و صبر و خوشرویی و راندن دوستان به هنگام درگیری با آن‌ها قابل تحسین است؛ آن‌ها شب را اگر اندکی بیاسایم بیدار می‌مانند و از من محافظت می‌کنند و با وجود حیوان بودن برتر از آدم‌هایی هستند که لباس بر تن می‌کنند اما آدم نیستند".

فقر جامعه از یک سو و عدم کرم و بزرگواری مردم از دیگر سو نویسنده را به سوی حیوانات و خصلت‌های نیک آن‌ها سوق داده و او همنشینی با آن‌ها را بر معاشرت با هم نوعان انسانی خود ترجیح می‌دهد که این امر به لحاظ روان‌شناسی بسیار قابل تأمل و توجه است.

۴-۱-۶- باورها و سنت‌های جامعه

از سوی دیگر اشاره به نکته‌های تاریخی پیرامون باورها و سنت‌های مردم بر ارزش تاریخی طیف الخیال می‌افزاید:

"يقول أطلع إلى غرقتی و النيل فی عنفوان الشباب و كانت أيامی به ایام الوفاء..." (ابن

دانیال، ۲۰۰۹: ۱۴)

"به سمت اتاقم چشم می‌دوزم و این در حالی است که نیل در عنفوان جوانی است و من در روزهای وفاداری نیل به سر می‌برم"

این جملات و عبارت‌ها اشاره به جشن وفاء النيل دارد که یکی از جشن‌های قدیم مصر بوده است (عبده قاسم، ۱۹۹۸: ۳۰۸). مصریان باستان نیل را مقدس می‌دانستند و جایگاه والایی چون رب النوع‌های مختلف همچون رع و آمون را به آن اختصاص می‌دادند. در زمان خلفای فاطمی نیز این جشن بزرگ و به لحاظ نقش عظیم و مهم نیل در اقتصاد و رفاه دولت برپا می‌شده است (ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۱۵). بنابراین ابن دانیال علاوه بر ترسیم اوضاع اجتماعی نابسامان جامعه همچون فقر و فساد و تقلب به برخی از آداب و رسوم اجتماعی مردم نیز اشاره می‌کند که حاکی از تیزیابی و دقت نظر وی در ترسیم اوضاع جامعه می‌باشد؛ هرچند که در کنار طنز اجتماعی به طنز سیاسی نیز در مواردی اندک روی آورده است.

طنز سیاسی

این نوع طنز برای بیان مشکلات سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ اما از آن جا که نمی‌توان مستقیم با حکومت درگیر شد معمولاً از زبان دلک‌های دربار یا از زبان دیوانگان بیان می‌شود.

نمایش «طیف الخیال» تصویری از واقعیات زندگی مصر را در قرن هفتم هجری ترسیم می‌کند و عادات، آداب و رسوم، زبان و واژگان رایج مردم را به تصویر می‌کشد. نمایش با یک

اسلوب فکاهی و طنز شروع می‌شود اما، در حقیقت، این نمایش نقد سیاسی بسیار تنیدی درباره حادثه مشهوری است که در این زمان اتفاق افتاده است؛ حادثه از این قرار است که سلطان بیبرس، تلاش کرد «ابوالعباس أحمد بن الخلیفه الظاهر» را بسان خلفای بغداد به‌عنوان خلیفه مسلمین در قاهره معرفی نماید تا برای خود جاهت و مشروعیت قانونی در حکمرانی کسب کند. پهلوان این نمایش «امیر وصال» نام دارد که تصویری از طنز بسیار تنیدی از خود خلیفه معرفی شده و فساد وی را بسان فساد و بی‌بند و باری خلفای بغداد، به نمایش گذاشته است.

سلطان "بیبرس" (۶۵۹-۶۷۲ هجری) مقتدرترین سلطان "ممالیک" مصر است و جنایت‌های او در کتب تاریخ به وفور ذکر شده است. او که خود با قتل حاکم قبل از خویش به تاج و تخت رسیده بود، بر آن بود که ظاهری شرعی به حکومت خود بدهد. به همین دلیل، "ابو القاسم" را که ادعا می‌کرد از "بنی عباس" است به مصر دعوت و با او بیعت نمود (نیکلسون، ۱۳۸۰: ۴۵۴). شاعر زیاده روی‌های سلطان بیبرس در اجرای حدود اسلام را این-گونه نقد می‌کند:

"لقد کان حد السكر من قبل صلبه
خفیف الأذی إن کان فی شرعنا حدا
فلما بدا المصلوب قلت لصاحبی
ألا تب فإن الحد قد جاوز الحدا"

(ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۸)

"اگر در شرع ما پیش از این، حدی وجودی داشته حد مستی توسط پادشاهان قبلی سبک تر بوده است؛ وقتی که فرد به صلیب کشیده آشکار شد به دوستم گفتم توبه کن حد اجرای حدود اسلام فراتر رفته است"

که البته زیاده‌روی در اجرای حدود اسلام و مجازات‌ها به دلیل ظاهر فریبی سیاستمداران و حاکمان، خود از نکات قابل توجه و تاریخی آن دوران است. ابن دانیال برای انتقاد از دولت "بیبرس" به اغراق روی می‌آورد و این دولت را در رعایت حد و حدود شرع و دین تا بدان جا موفق و پیروز به تصویر می‌کشد که با قوانین آن‌ها نه تنها دین شریف اسلام از گزند انحرافات مختلف محفوظ مانده است که تو گویی شیطان سرور و سالار گنه‌کاران و فاسدان از دنیا رخت بر بسته است و دیگر هیچ اثری از فساد نیست:

"مات یا قوم شیخنا ابلیس و خلأ منه ربعة المانوس

(ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۹)

"ای قوم شیخ ما جناب ابلیس از دنیا رفت و تب همیشگی رهایش کرد"
وی حتی شیطان را از بازگشت به این سرزمین پاک و مطهر نهی می‌کند! او را به حضور
و ظهور در زمان دیگری تشویق می‌کند:

"فقلت: یا ابلیس سافر بنا و طول الغیبه فی السفره
إیاک أن تسکن مصرا و أن تقربها إن كنت ذا خبره"

(ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۱۸)

"گفتم ای ابلیس سفرت را طولانی کن مبادا به مصر بیایی و اگر آگاه و با تجربه‌ای مبادا به
آن نزدیک شوی"

بنابراین ابن دانیال اجرای حدود اسلامی در سرزمین مصر و توسط حاکمان وقت را به
زبان طنز به باد تمسخر گرفته و در حقیقت با این طنز نیش‌دار، سیاست عوام‌فریبانه حاکمان
وقت جامعه را به خوبی ترسیم می‌کند بدین ترتیب و برخلاف طنز اجتماعی، طنز سیاسی
اندکی در طیف الخیال ابن دانیال قابل مشاهده است که از دلایل آن می‌توان به مشکلات
فراوان اجتماعی جامعه و در نتیجه اهتمام زیاد نویسنده به آن اشاره کرد.

از سوی دیگر، شرایط بد اقتصادی، علمی و ادبی، روح فکاهه و طنز را در مردم مصر از
بین نبرد. از این رو، آنان، طنزهای سیاسی درباره حاکمان و سوء تدابیر حکومتی آنان را در زبان
شعری و نثری و حتی در قصه‌های شبانه سرلوحه کار خود قرار دادند و بی‌تدبیری و پوچ بودن
بسان شپش در وجود این حاکمان را با زبان طنز انتقاد می‌کردند:

یا باشا یا باشا یا عین القمّله من قال لک تعمل دی العمله
یا باشا یا عین البصیره من قال لک تدبر دی التدبیره

(ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۹۴)

"ای پاشا ای پاشا ای بسان چشم‌های شپش؛ چه کسی به تو گفت این کار را انجام
بدهی/ای پاشا ای چشم بصیرت چه کسی به تو گفت در این باب تدبیر کنی؟"

نکته جالب دیگر در این عبارت‌های شعری هماهنگی کامل واژگان با فهم عامه جامعه مصری است که به قول شوقی ضیف واژگان در این متن آنقدر ساده و بی‌پیرایه است که انگار هیچ لفظ غریبی در آن وجود ندارد. (ضیف، ۱۹۹۰، م، ۳۸۲)

ابزارهای ساختاری ابن دانیال در ترسیم فضای جامعه

فنون ادبی

علم "بیان" و "بدیع" مجموعه اصول و قواعدی است که ادیب با استمداد از آن‌ها و با توجه به مقتضای حال، معانی و مفاهیم کلیشه‌ای را تجدید می‌کند و به شکل نو ارائه می‌دهد. در نتیجه خواننده از مطالب لذت برده و دچار ملال نمی‌شود (هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۱۸ و ۳۱۵). "ابن دانیال" نیز چون هر ادیب نکته‌سنج برای رساندن هر چه بهتر مضامین مورد نظر خود از فنون ادبی "بدیع" و "بیان" استفاده کرده است. اما حضور این صنایع ادبی آن چنان نیست که خواننده را به تکلف بیندازد و فهم متن را دشوار کند بلکه این فنون در متن به اندازه لازم و بسیار طبیعی وجود دارد.

مبالغه

مبالغه از اسلوب‌های مهم طنز به شما می‌رود که در کوبیدن، محکوم‌کردن و تخریب موضوعی به کار می‌رود و اساس آن افراط در وصف و زیاده‌روی در تصاویر عیوب آن می‌باشد (عبده الهوال، ۱۹۸۲، ۵۰)؛ ادیب با مبالغه در وصف و بیان موضوعات مختلف، ادعایی در شدت و ضعف امکان وقوع و یا حتی عدم امکان وقوع امری دارد که غالباً در عالم واقع رخ نمی‌دهد و یا احتمال وقوع آن بسیار کم است. "ابن دانیال" نیز به‌عنوان ادیبی از دوره "ممالیک" و "عثمانیان" بسیار خوب و دقیق این فن را به کار برده است و تصاویر جالب و خنده‌آوری را به تصویر کشیده است.

و یکاد من حسن رشاقه یعشق

"قردی یکاد من التفهم ینطق

علی أن وجه القرد أجمل منظراً"

له صوره یستحسن القرد عنها

(ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۹۸ و ۵۴)

او در قالب مبالغه میمون خود را چنان فهیم می‌داند که در آستانه سخن گفتن و عشق ورزیدن قرار دارد، آن میمون سیمایی دارد که میمون‌های دیگر زیبایی خود را ازا و می‌گیرند؛ هرچند که چهره این میمون خوش‌منظره‌تر است.

ضرب‌المثل

ضرب‌المثل‌ها، حکمت‌های عربی در دوره شکوفایی آن خصوصاً در دوره جاهلی است؛ زیرا بدون تصریح و به‌صورت کنایه، ادیب را به مقصود خود می‌رساند (سیوطی، د.ت، ج ۱، ۴۸۶). هم‌چنین ایجاز لفظ، رساندن معنا، تشبیه زیبا و کنایه بلیغ و تأثیرگذار چهار ویژگی است که فقط در ضرب‌المثل‌ها یافت می‌شود (ابن الجوزیه، د.ت، ۳۳) و زمخشری از آن به‌عنوان حکمت‌های نادر و رکن بدیع زبان و نهایت تلاش فصاحت عربی یاد می‌کند (زمخشری، ۱۹۸۷: ج ۱، ۲).

از این رو، ابن دانیال برای جذاب‌تر کردن گفته‌هایش از ضرب‌المثل استفاده می‌کند. به بیانی دیگر می‌توان گفت ابن دانیال برای انتقاد از وضعیت موجود و القای بهتر مطلب در ذهن مخاطب و رسیدن به مطلوب خویش در طنزهایش از مثل‌ها بهره‌برداری نموده که به‌عنوان مثال وی از زبان الامیر وصال می‌گوید: "لا بد من تدبیر المال، و تجهیز الحال، علی أنى اللیله أجوع من زنبور، وأفلس من طنبور" (ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۳۷) که این مثل در عربی رایج بوده و حاکی از اوج ناتوانی است (حموی، ۱۹۹۳: ج ۱، ۸۸).

وی در جای دیگر برای رساندن بدبختی و سیه‌روزی مردم و نشان دادن سرگردانی بی‌حد و حصر آن‌ها چنین آورده که "...وأن علیه یدرک الثأر أيام السباق، فیئذ لی فیه ما لم یکن فی ظنی، وأقبضنی الثمن و تسلّمه منی فعدت بهذا الرأى النحیس، أحیر من حامل التیس". (ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۴۵). این مثل که مفهوم آن سرگردان‌تر از بز باردار بوده نشان دهنده اوج سرگردانی و سرگشتگی است.

کاربرد آیات قرآنی

سه داستان روایت شده در این کتاب در وهله اول مضمون هرزه‌گویی و فسق و فجور را به ذهن خواننده متبادر می‌کنند اما جالب آن است که در لابه‌لای این داستان‌ها، آیات قرآنی و مفاهیم دین اسلام نیز به چشم می‌خورد:

" واليوم يعز علي وقد دثر الكبر أساتي، و إشتعل الشيب برأسي، و وهن عظمي و زاد من السمن شحمي و لحمي ". (ابن دانيال، ۲۰۰۹: ۳۴)

"پیر شدن خلق و خوی بدم را محو کرد و موهایم سپید گشت و استخوانم سست شد و چربی و گوشتم افزون گشت".

که عبارت "إشتعل الشيب برأسي" برگرفته از آیه ۴ سوره مبارکه مریم است: "قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا" که حاکی از سن پیری است. " و كأن نسج العنكبوت و بيته شعريه من فوق مقله أرمدم "

(همان، ص ۳۸)

"گویی تار عنكبوت و خانه اوهمجون تار مویی بر بر روی چشمی خواب آلود هستند" که برگرفته از آیه ۴۱ سوره عنكبوت "وإن أوهن أليوت لبيت العنكبوت لو كانوا يعلمون" است و بر سستی و ناتوانی دلالت دارد.

ابتکارات زبانی "ابن دانيال"

از دیگر کارهای ادبی جالب و درخور توجه "ابن دانيال" ابتکاراتی است که در این کتاب به چشم می خورد. او به خلق شخصیت‌ها و نام‌های جدیدی در راستای وصول به اهداف خویش از طریق طنز دست می زند:

" ولما كان الامير الأجم الأوحده عزالدين فخر البلد المجانين - شقه صرم - غلام أمير المؤمنين (ابن دانيال، ۲۰۰۹: ۲۰)

"وهنگامی که امیربیشه‌ها، یگانه، مایه عزت دین و افتخار دیوانه‌خانه‌ها-جناب شفه صرم- غلام امیر المؤمنین بود".

که اسم- شفه صرم- وجود واقعی و خارجی ندارد بلکه ابن دانیال بر حسب خیال و برای طنز پردازی آن را ساخته است.

همچنین وی از تاریخ و ایامی استفاده می کند که در دنیای واقعیت وجود ندارند: " کتب فی الخامس و الاربعین من الجمادی الأوسط.. ". (ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۲۲) و " تواعد إلى

یوم الخمسین و الإثنین..". (ابن دانیال، ۲۰۰۹: ۳۱) که بدون شک این الفاظ طنزآمیز در ترسیم فضای جامعه و اوضاع و احوال اجتماعی آن به نویسنده کمک شایانی کرده است.

نتیجه

کتاب "طیف الخیال" از "ابن دانیال موصلی" کتابی طنزگونه در دوره "مملوکیان" است. این کتاب با به تصویر کشیدن واقعیت‌های تلخ جامعه، حقیقت زشت زندگی و محیط را به مردم هم عصر خود نشان می‌دهد. هدف او از ارائه این تصاویر زیر سؤال بردن افکار و اعتقادات افراد و اجتماع است. او با ابزار قدرتمند طنز، زشتی‌ها را بزرگ‌نمایی کرده، تا هم لبخندی بر لبان اشخاص و طبقات مختلف جامعه بنشاند و هم به شکل کاملاً تلویحی از آنان انتقاد کند.

در نگاه نخست شاید این‌گونه به نظر برسد که "ابن دانیال" در این کتاب قصدی جز سرگرم کردن عوام و خنداندن آن‌ها ندارد، اما با دقت بیشتر به سیر داستان‌های روایت شده در این کتاب، مشخص می‌شود که او به قصد انتقاد از واقعیت جامعه خود راهی جز استهزا و بزرگ‌نمایی، پیش روی خود نداشته است؛ این ابزار نیرومند، یعنی طنز وسیله‌ای است که از طریق آن توجه عامه مردم جلب می‌شود و با سرگرم کردن آن‌ها اشتباهات زندگی‌شان را گوشزد می‌کند که از این نظر می‌توان "ابن دانیال" را با "عبید زاکانی" در ایران مقایسه کرد.

ابن دانیال علی‌رغم پرداختن اندک به طنز سیاسی از طنز اجتماعی در موضوعاتی چون فقر، شکایت از روزگار، تقلب در امور مختلف زندگی، باورها و اعتقادات جامعه، استفاده ابزاری از دین و فساد رایج جامعه استفاده کرده است که این تصاویر انعکاس‌دهنده بخشی از اوضاع اجتماعی حاکم بر جامعه او می‌باشد.

کتابنامه

ابن بطوطه. (۱۹۹۲). رحله ابن بطوطه (تحفه النظار فی غرائب الأمصار و عجائب الأسفار). دار الکتب العلمیه. بیروت.

ابن دانیال، محمد. (۲۰۰۹). رسائل طیف الخیال فی الجدل والهزل. دارالکتب العلمیه. بیروت.

ابن الدوادري، (۱۹۷۱). كنز الدرر وجامع الغرر. مصادر تاريخ مصر الإسلاميه. المعهد الألماني للآثار الإسلاميه. القاهره.

ابن القيم الجوزيه، (۱۹۸۱). الأمثال في القرآن الكريم. تحقيق سعيد محمد نمر الخطيب. دار المعرفه. بيروت.

حموي، ياقوت. (۱۹۹۳). معجم الأدباء. دارالغرب الإسلاميه. بيروت.

خليفه، حاجي. (۱۹۸۲). كشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون. دارالفكر. بيروت.

دوادري، ابوبكر. (۱۳۷۹ ق). كنز الدرر. قاهره.

زمخشري، جار الله. (۱۹۸۷). المستقصى في أمثال العرب. الجزء الأول. دار الكتب العلميه. بيروت. الطبعة الثانيه.

سارتن، جورج. (۱۳۵۷). مقدمه بر تاريخ علم. ترجمه غلامحسين صدرى افشار. تهران.

سليم محمود، رزق. (۱۹۵۷). الادب العربي و تاريخه في عصر المماليك و العثمانيين و العصر الحديث. دارالكتاب العربي مصر.

سيد أحمد أنس، ونام محمد. (۲۰۱۰). الفكاهه و السخرية في الشعر المصري. بيروت. الانتشار العربي.

سيوطي، جلال الدين. (د.ت) المزهر في علوم اللغه و أنواعها. دار إحياء الكتب الإسلاميه. الجزء الأول

شيخ امين، بكرى. (۱۳۸۳ ش). پژوهشى در شعر مملوكيان و عثمانيان. ترجمه عباس طالب زاده شوشترى. دانشگاه فردوسى مشهد.

ضيف، شوقى. (۱۹۹۰). تاريخ الادب العربي؛ عصر الدول و الإمارات. دار المعارف. القاهره.

ضيف، شوقى. (۱۹۹۹). فى الشعر و الفكاهه فى مصر. دارالمعارف. قاهره.

صفدى، خليل. (۱۹۵۳ م)، الوافى بالوفيات، دمشق.

عبد القادر أشقر، محمد. (۲۰۰۱). التحامق فى الشعر المملوكى. مجله التراث العربى. شماره ۸۳-۸۴.

عبد قاسم، قاسم. (۱۹۹۸). عصر المماليك التاريخ السياسى و الاجتماعى. عين للدراسات و البحوث الإنسانيه و الاجتماعيه.

عبد الهوال، حامد. (۱۹۸۲). السخرية فى أدب المازنى. الهيئه المصريه العامه للكتاب. القاهره.

غنيمى هلال، محمد. (۲۰۰۱). الأدب المقارن. نهضة مصر. قاهره.

فروخ، عمر. (۱۹۸۴ م). تاريخ الادب العربى. بيروت.

الكفراوى محمد، عبدالعزيز. (بى تا). تاريخ الشعر العربى. ج چهارم. چاپ اول. دار نهضة مصر للطبع و النشر الفجالة. القاهرة.

محمد زغلول، سلام. (۱۹۷۲م). الأدب فى العصر المملوكى. دار المعارف. مصر.
مز، آدام. (۱۳۶۲). تمدن اسلامى در قرن چهارم هجرى يا رنسانس اسلامى ترجمه عليرضا ذكاوتى
قراگزلو. تهران: امير كبير.

مندور، محمد. (۱۹۷۴م). الأدب و فنونه. دار نهضة مصر. القاهرة.
الموسوعة الثقافيه. (۱۹۷۲). مؤسسه فرانكلين للطباعة والنشر. القاهرة - نيويورك.
نصار، لطفى أحمد. (۱۹۹۹). وسائل الترفيه فى عصر سلاطين المماليك. الهيئه المصريه العامه للكتاب.
القاهرة.

الهاشمى، السيد احمد. (۱۳۷۹ ش). جواهر البلاغه فى المعانى و البيان والبدیع. انتشارات اله.